Archive of SID

# بررسی آثار شکسپیر و مقایسهٔ آن با شاهنامهٔ فردوسی

دکتر سیّد جعفر حمیدی

گروه زبان و ادبیات فارسی

چکیده:

در این مقاله که به صورت سخنرانی در تابستان ۱۳۸۰ در دانشگاه منچستر ارائه شده است، می‌خوانیم:تراژدی معمولاً نمایش یا داستان غم‌انگیزی است که در آن کینه و انتقام و حسد و شکنجه‌های روحی و جسمی و خیانت نشان داده می‌شود. تراژدی مجموعه وقایعی است که شفقت و هراس را بر می‌انگیزد تا روح را تزکیه و عواطف را پالایش کند. در آثار ویلیام شکسپیر و ابوالقاسم فردوسی نمونه‌های بسیار از تراژدی‌های غم‌انگیز را می‌بینیم که روح خواننده داستان یا بیننده نمایش را متأثر می‌سازد . در این گفتار، پنج کتاب شکسپیر یعنی مکبث،اتللو، تراژدی قیصر، هملت و ریچارد سوم مورد مطالعه دقیق و مقایسه آن‌ها با آثار داستانی تراژیک شاهنامه قرار گرفته است.ما در آثار عظیم شکسپیر به شاهکارهایی بر می‌خوریم که در دنیای حماسه و تراژدی هر یک از دیگری برجسته‌تر و بزرگتر است. دنیای فردوسی نیز چنین است، عظیم و برازنده و پر از رمز و راز.

* * *

شهرت و عظمت نام و آثار ویلیام شکسپیر بالاتر و برتر از آن است که در کلام بگنجد. این عظمت و شهرت شامل یگانهٔ روزگار ابوالقاسم فردوسی نیز می‌شود. فاصلهٔ زمانی بین فردوسی، خالق شاهنامه و شکسپیر، آفرینندهٔ تراژدی‌های بسیار، حدود ۶۰۰ سال است.

شکسپیر در سال ۱۵۶۴ م. در استراتفورد انگلستان تولد یافت و در ۱۶۱۶ م. در همان شهر درگذشت.

فردوسی در ۹۴۰م. در طوس ـ از نواحی خراسان ـ به دنیا آمد و در سال ۱۰۲۱ م. در همان شهر درگذشت.

www.SID.ir

Archive of SID



زندگی آن دو بزرگوار نیز کم و بیش شباهت‌هایی با هم دارد؛ با توجه این‌که فردوسی در زندگی زناشویی از شکسپیر خوشبخت‌تر بوده است.

شکسپیر در جوانی به واسطه شکست در ازدواج از شهر خود آواره شد و به لندن سفر کرد در این شهر مدتی به شغل نگهبانی اسب در مقابل تئاتر مشغول شد که شغل چندان مناسبی نبود. به سبب نزدیکی به تئاتر و علاقه او به بازیگری و نمایش از سال ۱۵۸۵ تا ۱۵۸۶ درگروه هنرپیشگان «لردلستر»وارد شد. این گروه بعدها به عنوان گروه بازیگر مخصوص ملکه مفتخر شد. بعد از چندی در تئاتر تازه تأسیس دیگری به بازیگری مشغول گردید در این تئاتر با اقتباس از نمایشنامه‌های باستانی و اجرای نمایشنامه‌های مضحک و طنز، افکار عمومی را به سوی خود جلب نمود و موفقیت‌هایی به دست آورد. در همین سال‌ها به نوشتن کتاب‌های خود نیز می‌پرداخت.

در ۱۶۱۱ م به شهر خود، استراتفورد، بازگشت و در سال ۱۶۱۶ در انزوا درگذشت. جسدش در کلیسای شهر استراتفورد دفن شد و بعداً بر سر گورش آرامگاهی ساختند. از همان زمان حیات وی نمایشنامه‌هایش در لندی و شهر خود به اجرا در می‌آمد و تا امروز که ۳۸۵ سال از مرگ او می‌گذرد این روند همچنان ادامه دارد ضمن آن‌که در تمام این سال‌ها هر شب آثار او روی صحنه آمده است. شکسپیر ، شاعر، نویسنده، درام نویس و طنزنویس انگلیسی، بیش از همهٔ شاعران کلاسیک انگلستان از شهرت و اعتبار جهانی برخوردار است .

فردوسی نیز در سال ۳۲۹ ق/ ۹۴۰م در طابران طوس در روستایی به نام «باژ» متولد شد. پدرش از دهقانان ( نجبای) ایران بود و از مکنت و ثروت کافی برخوردار بود. اما با نشستن سی تا سی‌وپنج سال در خانه و سرودن شاهنامه، میراث پدری به پایان رسید و فقر و تنگدستی گریبان او را گرفت. فردوسی پس از مسافرت های بسیار و جمع آوری اطلاعات فراوان در سال ۳۷۰ ه/ ۹۸۰ م سرودن شاهنامه را آغاز کرد و در این راه حدود سی تا سی‌وپنج سال وقت صرف نمود. سلطان محمود غزنوی در سال ۳۸۷ق./۹۹۷م. تاجگذاری کرد بنابراین آغاز به سرودن شاهنامه برای دریافت صله و جایزه از سلطان محمود غزنوی نبود. اما به تقاضای دوستان، کتاب را بر سلطان محمود عرضه کرد و سلطان محمود قدر این کار سترگ را ندانست و فردوسی دل شکسته از غزنین به طوس برگشت و عاقبت در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ ق./۱۰۲۱م. در طوس درگذشت و جنازه او اجازه دفن در گورستان شهر نیافت و به ناچار

www.SID.ir

Archive of SID



جسدش را در باغی که بازماندهٔ املاک پدری او بود دفن کردند. شهرت فردوسی از همان زمان حیات در اوج بود؛ چنان که شکسپیر نیز از چنان شهرتی برخوردار شد که نمایشنامه‌هایش در زمان خود او به اجرا در می‌آمد. شکسپیر را پدر نمایشنامه‌نویسی در انگلستان دانسته‌اند. بیشتر نمایشنامه‌های او تاریخی، کمدی و تراژدی است که با تخیل قوی آفریده است. سبک شکسپیر کلاسی‌سیسم و بازمانده سبک یونان قدیم است. این سبک تا دوره رنسانس تداوم داشت. بیست و چهار نمایشنامه و سه دیوان شعر از شکسپیر بر جای مانده است.

در نمایشنامه‌های او طبق فرهنگ رایج روزگار، خرافات و عقاید موهوم و تخیلات شاعرانه حرف اول را می‌زنند. ارواح، تقدیر و سرنوشت جادوگران در نوشته‌های او تأثیر بسیار دارند. معمولاً بیشتر قهرمانان اصلی کتاب‌های شکسپیر، کارشان به شکست و ناکامی می‌کشد: ریچارد سوم، هاملت، مکبث، اللّو و ... .

درونمایه بیشتر نمایشنامه‌های شکسپیر، جاه‌طلبی، مقام دوستی، حسد، کینه، حیله و حق‌کشی است. انسان‌های پاک سیرت و درستکار پیوسته مورد بی‌مهری، حق‌کشی و حتی قتل قرار می‌گیرند.

در مقایسهٔ آثار شکسپیر با شاهنامه فردوسی متوجه می‌شویم که قهرمان اصلی همیشه پیروز است، پیوسته نیکی بر بدی مسلط است، همیشه راستی است که فرمان می‌دهد، غلبه نور بر ظلمت و حقیقت بر کذب در همه جای شاهنامه آشکار است. خیانت به خاندان و فامیل، قتل عام نزدیکان و کشتار زنان و کودکان اصلاً در شاهنامه دیده نمی‌شود. در این کتاب احترام به زن کاملاً ملموس است. زن در شاهنامه یک بازیچهٔ امیال شهوانی یا قدرت طلبی نیست. در حالی که دِسدمونا در اتللو، مارگریت و آن در ریچارد سوم و همسر مکداف در تراژدی مکبث به قتل می‌رسند. درست است که سرنوشت و تقدیر، بازیگر اصلی وقایع و رویدادهای شاهنامه و کم و بیش آثار شکسپیر است، امّا در آثار شکسپیر بیشتر فضای قصه‌ها را جاه‌طلبی، قدرت جویی، رسیدن به حکومت، نفرت و کینه و بسیاری صفات منفی نفسانی پر می‌کند؛ که اکثراً شکست و مرگ به دنبال دارند.

در شاهنامه، مرگ ایرج به دست برادرانش، سلم و تور، قتل سیاوش به امر پدر زنش افراسیاب، کشته شدن فرود به دست طوس و بسیاری وقایع دیگر دیده می‌شود امّا هیچ کدام از

www.SID.ir

Archive of SID



این وقایع ، جاه طلبی و به قدرت رسیدن قاتل را توجیه نمی‌کنند. در شاهنامه اشخاص کینه یکدیگر را به دل ندارند بلکه پس از مدتی استدلال‌های لفظی، جنگ و گریز و یا صلح و آشتی برقرار می‌شود. حتی دو قهرمان مخالف میدان جنگ از هم نفرت یا کینه‌ای ندارند. می‌جنگند تا کدام پیروز شود. سرنوشت در میدان جنگ معلوم می‌شود. اما در آثار شکسپیر تنها میدان جنگ نیست که سرنوشت را مشخص می‌سازد بلکه جرگه جادوگران ، حیله‌های پنهانی مزدوران و ریاکاری‌های چاپلوسان و ظاهر سازی تملق‌گویان، تزویرهای خائنان و حتی بستر خواب است که فضای نمایشنامه‌ها را رنگ می‌زند.

دورنمایه بیشتر آثار شکسپیر، همچنین زیر بنای بیشتر اسطوره‌های شاهنامه،ریشه در تراژدی دارد.

### تراژدی چیست؟

ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ق.م) نخستین کسی است که در باره تراژدی سخن گفته است. تراژدی تقلید از کار و کرداری شگرف و دارای اندازه و طول معینی است که باید به وسیله کلام آراسته به انواع زینت‌ها، شفقت و هراس را برانگیزد تا سبب تطهیر و تزکیه شود، یعنی وقایع باید حس رحم و ترس را برانگیزد تا موجب تزکیه عواطف گردد. (ارسطو، ص ۳۶) .

تراژدی معمولاً نمایش غم انگیزی است که در آن کینه و انتقام و حسد و شکنجه‌های جسمی و روحی و خیانت را نشان می‌دهند (معین ،ذیل تراژدی) اما ارسطو در ادامه سخنان خود گفته است اگر وقایع هول‌انگیزی همچون قتل،بین دو دشمن روی دهد، نمی‌تواند ترحم‌انگیز باشد-گر چه مشاهده رنج دیگران به خودی خود حس ترحم را در ما بر می‌انگیزد - و اگر در میان کسانی روی دهد که با یکدیگر نه دوستند و نه دشمن ، باز نتیجه همان خواهد بود. ولی اگر فاجعه میان کسان یک خاندان روی دهد چنان که برادر، قاتل برادر شود؛ فرزند خون پدر را بریزد؛مادر، فرزند یا فرزند، مادر را بکشد، یا هر یک از اینان نسبت به دیگری مرتکب عمل شنیعی شود یا قصد ارتکاب چنان کاری کند، وقایعی تراژیک خواهند بود.(ارسطو، ص ٦٢) تراژدی معروف سوفوکل یعنی « ادیپوس» با ادیپ شهریار، « آنتی‌گون» و داستان « رستم و سهراب» در شاهنامه فردوسی از بزرگ‌ترین تراژدی‌های روزگار هستند.

در تراژدی «اُدیپ» اثر سوفوکل، نویسنده باستانی یونان، ادیپ پدر خود را می‌کشد و

www.SID.ir

Archive of SID



ناآگاهانه با مادر خود «ژوکاست» ـ که ملکه پدرش بود ـ ازدواج می‌کند و صاحب سه فرزند می‌شود ولی وقتی حقیقت آشکار می‌شود، جوکاست - یعنی زن و مادر خود را - می‌کشد و خودش را نیز کور کرده، راه آوارگی در پیش می‌گیرد. تراژدی دیگر «سوفوکل»، «آنتی گون» دختر ادیپ است که به مناسبت دفن جسد برادر مقتول خود محکوم به زنده به‌گور شدن توسط عموی خود می‌شود.

در تراژدی‌های بزرگ مثل «ادیپوس» یا ادیپ شهریار و رستم و سهراب، آنچه که بیش از همه مؤثر است تقدیر و سرنوشت است و هیچ کس نمی‌تواند آن را تغییر دهد، یا از وقوع آن جلوگیری کند. انسان در برابر سرنوشت مجبور است. چنان که در تراژدی رستم و سهراب، همهٔ عوامل برای انصراف رستم از جنگیدن با سهراب موجود بود امّا سرنوشت و تقدیر اجازه نمی‌داد تا رستم غرور خود را بشکند و خود را از روبرو شدن با سهراب سیزده ساله باز دارد.

در حقیقت به قول فروید، تراژدی نوعی تعارض روانی است و مهم‌ترین گره‌های روانی آدمی چیزی است که فروید آن را عقده ادیپوس (Odipus complex) خوانده است یعنی تعارض میان مهر و کین نسبت به پدر و مادر یا فرزند نسبت به پدر، عمو یا نزدیکان. تردید هملت (Hamlet) قهرمان داستان شکسپیر در کشتن عمویش که قاتل پدرش بوده است به این علت بود که ناهشیارانه خود نسبت به پدر کینه داشت در حقیقت عموی او کاری کرده بود که قسمتی از وجود او ناهشیارانه می‌خواست خود مرتکب شود.(jomes,p.).

تعارض بین فامیل و تنازع بین دو نسل نزدیک، خود نمونه کامل تراژدی است. پس در تراژدی علاوه بر قدرت تقدیر و سرنوشت، تردید و شک نیز حاکم است. تردید هملت برای کشتن عموی خود در داستان شکسپیر و تردید کیخسرو نسبت به فرستادن طوس از طریق سرزمین برادرش فرود و سرانجام کشته شدن فرود در داستان شاهنامه از نمونه‌های مهم تردید در تراژدی می‌باشند.

**مقایسه قهرمانان تراژدی در آثار شکسپیر و شاهنامه فردوسی:**

اگر بین آثار شکسپیر و فردوسی مقایسه‌ای صورت گیرد تفاوت‌هایی در آنها مشاهده می‌شود. در آثار فردوسی معمولاً قهرمان اصلی همه جا پیروز است، قتل عام نزدیکانِ مقتول و کشتار زنان و کودکان اصلاً در شاهنامه دیده نمی‌شود. تلاش برای کسب مقام و رسیدن به پادشاهی

www.SID.ir

Archive of SID



بجز در واقعهٔ اسفندیار ـ که ظاهراً برای تصرف تاج و تخت پدرش و به تحریک پدر به جنگ رستم رفت و در باطن، علت دیگری سبب وقوع این جنگ بود ـ در تراژدی‌های دیگر فردوسی مطرح نیست؛ در حالی که در بیشتر آثار شکسپیر تراژدی‌ها برای کسب قدرت و به دست آوردن شهرت و مقام صورت می‌گیرد و دست آخر هم به شکست و مرگ قهرمان اصلی می‌انجامد؛ مثل ریچارد شاه، مکبث، اتللو و ... .

در شاهنامه مرگ ایرج به دست برادران، کشته شدن سیاوش به امر افراسیاب، مرگ رستم به دست برادرش شغاد، کشته شدن فرود توسط طوس و همانندهای آن وجود دارد اما هیچ کدام از این وقایع، جاه‌طلبی و تلاش برای رسیدن به شاهی و حکومت قاتل را توجیه نمی‌کنند. اشخاص نسبت به یکدیگر کینه به دل ندارند بلکه پس از مدتی استدلال‌های لفظی و جنگ و گریزی ساده، ستیز آغاز می‌شود. قهرمانان از هم نفرت ندارند و گاهی نبرد آن‌ها تبدیل به صلح و آشتی می‌شود در حالی که در آثار شکسپیر کینه توزی و نفرت به شدت قابل لمس است؛برای مثال چند نمایشنامه را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

**ریچاردسوم**:در نمایشنامه ریچارد سوم کینه، نفرت، حق‌کشی و زورگویی بشدت رایج است. ریچارد برادر خود کلرنس را ناجوانمردانه می‌کشد و برای تصاحب همسر جوان او «آن» به هر فریبی متوسل می‌شود. افسر خدمتگزار خود «بوکینگهام»را علی رغم اینکه در رسیدن به شاهی به او کمک فراوان کرده است، بیرحمانه می‌کشد. ملکه الیزابت، همسر هنری شاه و ملکه مارگریت، همسر ادوار، خشم و نفرت بی دریغ خود را در نمایشنامه اعلام می‌کنند.

ممکن است که ما در شاهنامه بدگمانی را ببینیم اما گاهی همین بدگمانی، به خوش گمانی تبدیل می‌شود اما در نمایشنامه ریچارد سوم، بدگمانی در برابر سوء نیت و سوء رفتار بسیار کوچک و ناچیز است.

ما در شاهنامه کلمات زشت ، تهمت‌های ناروا، سخنان دشنام آمیز، توهین‌آمیز و خارج از حوزه ادب را اصلاً مشاهده نمی‌کنیم در حالی که در ریچارد سوم دشنام‌های زشت، تهمت‌های نادرست و سخنان ملال‌انگیز از زبان ملکه، شاهزاده‌ها و رجال دربار به فراوانی شنیده می‌شود؛در شاهنامه به هیچ وجه چنین کلمات رکیک و اتهامات زشت راه ندارند. ریچارد سوم علاوه بر اعمال نفرت‌بار، زبانی چرب و دروغین دارد که با همه گناهان، خود را قدّیس ، بیگناه و معصوم می‌پندارد؛ به ویژه بر سر بالین ادوارد بیمار. اوج تراژدی زمانی است

www.SID.ir

Archive of SID



که ادوارد شاه خبر مرگ برادرش «کلرنس» را توسط برادر دیگرش - یعنی ریچارد - می‌شنود در این‌جا است که تمام فداکاری‌های برادرش را در میدان‌های نبرد به خاطر می‌آورد و رجال اطرافش را سرزنش می‌کند که چرا در موقع فرمان مرگ، ماجراهای گذشته را به او یادآور نشده‌اند. در حالی که همین رجال برای گاری‌رانان و غلامان مست خود که مرتکب قتل شده‌اند، تقاضای عفو می‌نمایند. ریچارد بی‌شرمی را به نهایت رسانده، به برادر خود، ادوارد تهمت حرامزادگی می‌زند.

ریچارد: عمو باکینگهام، آنجا در بهترین فرصت، حرامزادگی برادرم ادوارد و کودکان او را پیش بکش. به آن‌ها (مردم) بگو موقعی که مادرم آبستن ادوارد بود، «یورک» نجیب، یعنی پدر من، در فرانسه به جنگ اشتغال داشت و با حساب‌های دقیق دریافت که بچه از آن او نیست و این موضوع در خطوط سیمای برادرم ادوارد - که هرگز شباهتی به امیر نجیب، پدرم، نداشت - آشکار و عیان بود (شکسپیر، ریچارد سوم، ص ۱۲۶).

در صحنه‌آرایی میدان جنگ، روش شکسپیر با روش فردوسی تفاوت دارد. در نمایشنامهٔ ریچارد سوم، بعد از آن همه ماجرا، صف‌آرایی ریچارد و رقیب او «ریچموند» فقط در یک شب انجام می‌گیرد و در صبح همان شب، ریچارد، با تمام ادعا و سروصدا در لحظه‌ای کوتاه شکست می‌خورد و کشته می‌شود و صحنه پایان می‌یابد. در حالی که در مبارزات میدانی پهلوانان یا شهریاران شاهنامه، صف‌آرایی، میدان داری، سلاح پوشی و سلاح برداری و رزم و نبرد از تشریفات بسیار مفصل و کامل برخوردار است و نظم و ترتیب دلاوران و کوس و طبل میدان و جنگاوری گردان و پایداری مردان و نعرهٔ دلیران از اهمیت خاصی برخوردار است. در واقعهٔ ریچارد و ریچموند،در میانِ مجموعه‌ای از دشنام‌ها و بدحرفی‌های ریچارد به اطرافیان و شفقت و مهربانی ریچموند به هواداران خود، فضای دلپذیری به چشم نمی‌خورد. اصلاً نمی‌توان انتظار داشت کسی مانند ریچارد سوم - که حتی عنوان کتاب هم به نام او است - بعد از آن همه خونریزی و قدرت‌نمایی و ادعا و حیله و زیرکی و سیاست بازی، پایانی بدین گونه آسان و زودگذر و بی نتیجه داشته باشد.

مکبث: در نمایشنامه مکبث نیز جادوگران به او می‌گویند: نترس، بکش، هیچکس نمی‌تواند تو را بکشد زیرا قاتل تو کسی است که از شکم زنی زاییده نشده است.

به دستور مکبث پس از رسیدن به حکومت تمام اطرافیانش کشته می‌شوند. «دانکن» پادشاه

www.SID.ir

Archive of SID



اسکاتلند توسط سه قاتل به قتل می‌رسد و دو فرزند او « ملکم» و « دونالبین» مجبور به فرار می‌شوند. خانوادهٔ نزدیک‌ترین و وفادارترین سپهسالاران وی - یعنی مکداف - به فرمان مکبث قتل عام می‌شوند. «راس» که از نجبای اسکاتلند است به مکداف خبر می‌دهد که « بر کاخ شما تاخته‌اند و زن و فرزندانتان را وحشیانه از دم تیغ گذرانده‌اند،چگونگی را با شما گفتن، مرگتان را بر مرگ آن آهوان بیگناه افزودن است. زن و فرزندان و خدمتکاران و هر که را یافته‌اند کشته‌اند.».(شکسپیر، مکبث، ص) .

علاوه بر مکداف، سردار دیگری نیز که در خدمتگزاری کوتاهی نکرده - یعنی « بانکو» - پنهانی و به دستور مکبث به قتل می‌رسد و در بزم با شکوهی که ترتیب داده شده، مکبث به حاضران می‌گوید:صورتت خونی است. و قاتل در جواب می‌گوید:بله! این خون بانکو است. و مکبث جواب می‌دهد: همان به که در چهره تو باشد تا در تن او، کارش را ساختید. قاتل می‌گوید بله، سرش را از تن جدا کردم اما پسرش گریخت.

مکبث اگر چه با کشتن « دانکن» پادشاه اسکاتلند به شهریاری می‌رسد اما این شهریاری آن چنان پایدار نمی‌ماند. همسرش لیدی مکبث خودکشی می‌کند و خودش به دست « مکداف» - که از شکم زنی زائیده نشده بلکه قبل از زایمان از شکم مادر بیرون کشیده شده - کشته می‌شود. ماجرای مکبث عیناً شبیه ماجرای ریچارد سوم است که دوره کوتاه ناپایدار شهریاری او دوام و قوامی نداشت.

مکبث به مکداف: رنج بیهوده می‌بری به جای آنکه خون مرا بریزی هوای زخم ناپذیر را خواهی شکافت، بگذار تیغت بر پَرَک‌های زودشکن کلاه خود فرود آید. زندگی من در پناه افسونی است و نباید به زادهٔ زنی تسلیم شوم .

مکداف: امید از افسونت برگیر و بگذار از اهریمنی که طوق بندگیش به گردن داشتی به تو خبر دهد که مکداف را پیش از وقت از شکم مادرش بیرون کشیده‌اند.(شکسپیر، مکبث،ص۱۸۸).

اتللو:در تراژدی اتللو آنچه که بیش از همه به چشم می‌خورد خیانت، بدزبانی و کینه توزی « یاگو» پرچمدار مورد اعتماد سردار اتللو، همچنین حسادت خود اتللو است.

«یاگو» همهٔ طلا و جواهر «رودریگو»، نجیب‌زاده ونیزی، را از چنگ او می‌رباید تا او را به عشق «دسدمونا» همسر اتللو برساند.«کاسیو»، سردار اتللو، را متهم به رابطه با «دسدمونا»

www.SID.ir

Archive of SID


می‌کند و دسدمونای پاک و بی آلایش و معصوم را متهم به بدکاری می‌نماید و با چرب زبانی و حیله گری رگ خواب و حس غیرت و حسادت اتللو را تحریک می‌کند تا این زن بیگناه به دست شوهر خود، اتللوی مغربی ـ که عاشقانه او را دوست می‌داشت ـ کشته شود و سپس این سردار دلاوری که سنای ایتالیا به وجود او افتخار می‌کند، پس از قتل زنش، خود را نیز با خنجر می‌کشد و بر جنازه «دسدمونا» می‌افتد. در واقع تمام فتنه‌ها و آشفتگی‌های نمایش اتللو حول محور وجود پست و فرومایهٔ «یاگو» می‌چرخد در حالی که خود را شریف و پاک و جوانمرد می‌داند. در این بازی ناروای سرنوشت، دسد دمونا بی گناه کشته می‌شود و «رودریگو» توسط یاگو به قتل می‌رسد. امیلیا، همسر یاگو و ندیمهٔ دسد مونا، خود را می‌کشد و اتللو، سردار قهرمان، نیز خود را می‌کشد و فاجعه پایان می‌یابد. (شکسپیر، اتللو).

تراژدی قیصر: در تراژدی قیصر، نقش اصلی در دست بروتوس، و یاران طغیانگر او است. در این تراژدی غم انگیز واقعه بین دو دوست بسیار صمیمی، یعنی قیصر و بروتوس روی می‌دهد. بروتوس دوست نزدیک و مهربان قیصر، مردی متین و موقر بود و قیصر نیز چنان که گفته‌اند، مدبّر، دل سوز برای روم و پاک طنیت بود، امّا بروتوس به تحریک حاسدان به این کار دست زد.

قبلاً جادوگری به قیصر گفته بود که از روز پانزدهم مارس بر حذر باش اما قیصر او را خیالباف خوانده بود.

پس در این جا نیز جادوگری و پیش گویی نقشی داشته است.

و هنگامی که در پانزدهم مارس در اجتماع عظیمی که در عمارت کاپی تول برگزار است قیصر به همان غیبگو خطاب می‌کند که پانزدهم مارس هم آمد و غیب‌گو در جواب می‌گوید آری ولی هنوز نرفته است. قیصر سپس به بالای عمارت سنا می‌رود و سناتوران همه به احترام او برمی‌خیزند و در این جا بعد از مباحثه‌ای که بین قیصر و بروتوس و کاسیوس در می‌گیرد و «کسکا» ضربه ای به گردن قیصر می‌زند، توطئه گران نیز ضربت‌های دیگر می‌زنند و آخرین ضربت کاری توسط مارکوس بروتوس زده می‌شود و این جا است که آخرین کلام قیصر شنیده می‌شود که: «بروتوس تو هم!» پس از پای در آی ای قیصر و سپس می‌میرد.

می‌توان گفت که غم‌انگیزترین قسمت این تراژدی همین لحظه بوده است. ضربه از نزدیک‌ترین دوست گوارا نیست اما چرا قیصر به این آسانی از پای در می‌آید؟ قیصر فاتح

www.SID.ir

Archive of SID



مصر، فاتح قدس، مردی که زمین زیر پای سربازان او می‌لرزید. گفته‌اند اقیانوس مرز جهان بود و رومیان می‌خواستند اقیانوس را مرز امپراتوری روم کنند، چنین بود آخرین فرمان فرمانده رومیان ،گیوس ژولیوس سزار. (ای. سگال، ص ۲۴۹).

سزار فاتح بود و برده کنندهٔ ملّت‌ها. تنها در سرزمین گل یک ملیون انسان را کشت و یک ملیون دیگر را به عنوان برده با خود آورد. در طول ده سال هشتصد شهر گل را برق‌آسا گرفت و سیصد قبیله را سرکوب کرد. با این همه سزار یکی از بزرگ‌ترین سپهسالارانی بود که تاریخ به خود دیده بود. قرن‌ها بعد سپهسالارانی که از وطن خود دفاع می‌کردند، فن جنگ را از او می‌آموختند(ای.سگال، ص ۲۵۹) پس چه چیزی این قیصر بلند پایه را از پای در آورد؟ حسادت حاسدان، خیانت توطئه گران و نادانی عوام‌الناس.

در کار فردوسی پادشاهانی نظیر کیکاووس، کیخسرو، گشتاسب، فریدون و ... حضور دارند. حسادت کیکاووس به فرزندش سیاوش، جاه‌طلبی و مقام دوستی گشتاسب در برابر فرزندش اسفندیار، تردید کیخسرو در اعزام طوس به شرق ایران از طریق شهر برادرش فرود؛ و تقسیم جهان توسط فریدون بین سه فرزندش سَلم و تور و ایرج و طغیان دو فرزند اوّلش به گمان وجود تبعیض در مسأله تقسیم جهان توسط پدر، همه و همه با بعضی از آثار شکسپیر قابل مقایسه‌اند اما اوج و فرود آن‌ها کاملاً با هم مغایر است. در شاهنامه پادشاهان با تمام قدرت نهایی و حتی زورمداری، کم‌تر مورد تهدید نزدیکان ـ به ویژه فرزندان ـ قرار می‌گیرند و چنان که مشهود است، فرزندان حتی تهدیدها و دستورهای پدر را به جان می‌خرند و دم نمی‌زنند و تا زمانی که ظلم و ستم و زورگویی به حد اعلای خود نمی‌رسد، قدمی در راه طغیان بر نمی‌دارند چنان که سیاوش بعد از آن همه دلتنگی از طرف پدرش کیکاوس و آن همه تهمت از سوی سودابه ، تنها به جلای وطن و روی آوردن به سوی افراسیاب اکتفا کرد.

در داستان تراژیک ـ حماسی رستم و سهراب، این سهراب نیست که از حرف پدر سرپیچی می‌کند، بلکه رستم به سخنان دلنواز و آرزوهای دراز سهراب توجهی ندارد. اسفندیار نیز برای اجرای ارادهٔ پدر و خواستهٔ او ـ اگر چه ناروا ـ قدم در راه جنگ با رستم می‌گذارد. حتی نزدیکان و فرمانروایان و زیر دستان پادشاه، فرمان‌ها و دستورهای او را در هر شرایطی به جان خریدارند و درصدد حیله گری و طغیان علیه او بر نمی‌آیند. طبیعی است که سبب این همه وفاداری و فرمان‌پذیری، همانا روح حماسی و اندیشه‌های وطن دوستی و توجه

www.SID.ir

Archive of SID


به ملیّت است که به همین خاطر هم شخصیت‌های شاهنامه به وحدت و پذیرش مرکزیت بیشتر توجه دارند تا به عدم اطاعت و فرمانبرداری.

تراژدی‌های فردوسی تنها نشان دهندهٔ دردهای کوچک و تمنیات زودگذر آدمیان نیست بلکه همگی بیان کنندهٔ کشمکش‌های دائمی روح و روان آدمیان و نزاع بین عناصر متضاد است.این مسأله را ما در تراژدی‌های شکسپیر نیز به وضوح می‌بینیم ؛با این تفاوت که در داستان‌های فردوسی حتی قهرمانان منفی هم واجد خصلت‌های آن چنان ناپسند و اندیشه‌های سوء نیستند که برخی از شخصیت‌های آثار شکسپیر، مثل: مکبث، ریچارد سوم و بروتوس و یاگو ـ که ذاتاً اشخاصی بدنهاد، فریبکار و طماع هستند. مسلم است که موقعیت‌های مکانی و زمانی عامل پیدایی این تفاوت بین آثار این دو بزرگوار می‌باشد. در آثار هر دو شاعر، سرنوشت، تقدیر، خدایان، جادوگران و دیوان عوامل مؤثر در پدید آوردن تراژدی هستند. تردید،حسادت، غیرت و جوانمردی نیز عوامل دیگری در پیدایی داستان‌های تراژدی می‌باشند.

نتیجه: شک نیست که ما در آثار عظیم شکسپیر به شاهکارهایی بر می‌خوریم که در دنیای حماسه و تراژدی هر یک از دیگری برجسته‌تر و بزرگ‌ترند؛هملت ، اسرارآمیز و پر رمز و راز و مکبث ، در اوج خیال و خیال‌پردازی،افسانه‌ای و دراماتیک است و خواننده و بیننده را قدم به قدم با خود در دنیایی تخیلی و افسانه‌ای سیر می‌دهد. خصلت شاعرانه شکسپیر در همهٔ داستان‌هایش و به ویژه در مکبث کاملاً آشکار است. در این اثر شاعرانه و دراماتیک، تنها نمایش یا داستان نیست که خواننده را سرگرم می‌کند، بلکه روح جنجالی و در عین حال کم مایه و کم خرد مکبث و مکداف ـ یعنی دو قاتل صحنه داستان ـ را می‌نمایاند.

در نمایشنامه اتللّو ـ که خود شاهکار دیگری از شکسپیر است ـ ابهام و ایهام را به تمامی لمس می‌کنیم، اتللّو مظهر و نماد بی‌پیرایگی، غیرتمندی و ناموس دوستی است در عین حال ساده دل و ابله و زودباور است. در مقابل او «یاگو» است که روح زهر آلود و پلیدش همه چیز و همه کس را مسموم می‌سازد؛آیا «یاگو» نمادی از شیطان نیست؟

عشق و شهوت چنان چشم اتللو را کور کرده است که قادر نیست خشم شیطانی خود را از روح خود دور سازد. قطعاً همان گونه که در ابتدای کتاب، «یاگو» به «برابانسیو» پدر دسدمونا،می‌گوید:«آخ آخ شما را دزد زده،آقا اگر از نام و ننگ خبر دارید، ردای خود را به

www.SID.ir

Archive of SID



تن کنید. قلب شما را شکافته‌اند، نیمی از روحتان را برده‌اند. هم اینک قوچ پیر سیاهی (اتللو) در میش سفیدتان ( دسدمونا) در افتاده است. برخیزید! برخیزید! مردم شهر را که در خواب ناز خروپف سرداده‌اند به بانگ ناقوس بیدار کنید وگرنه دست ابلیس در کار است تا شما را به مقام پدر بزرگی برساند.» (شکسپیر، اتللو، ص ) و در جای دیگر می‌گوید:«آقا شما از آن کسان هستید که اگر شیطان دستور دهد از بندگی خدا روی می تابید. می‌گذارید دخترتان زیر دست و پای آن اسب بربری (اتللو) بیفتد؟ لابد می‌خواهید که نوه‌هایتان برای شما شیهه بکشند یا از میان اسبان تازی و اسپانیایی، خویشان تازه‌ای پیدا کنید. آقا من آنم که آمده‌ام به شما بگویم هم اکنون دخترتان (دسدمونا) با آن مغربی (اتللو) شکل جانوری دوپشته به خود می‌گیرند.» (شکسپیر ، اتللو،ص ) در حالی که همین یاگو در مقابل اتللو تعظیم می‌کند و او را سرور من و دوست درست کردار من خطاب می‌کند و اعتماد اتللو را آنچنان به خود جلب می‌کند که تهمت‌های ناروای او را در مورد دسدمونا باور می‌نماید.

در تراژدی قیصر نیز اعتماد و دوستی بیش از حد قیصر به بروتوس، آن صحنه دلخراش و غم‌انگیز را به وجود می‌آورد.

در سایر آثار شکسپیر- مثل آنتونی و کلئوپاترا، طوفان، شاه‌لیر و تاجر ونیزی - علاوه بر داستان‌پردازی، عظمت شاهکارهای شکسپیر را در تاریخ نگاری و ضبط وقایع و رویدادها نیز احساس می‌کنیم. بنابراین می‌توانیم در شاهکارهای او تلفیقی از افسانه و تاریخ را همراه با موسیقی دلنشین شعر و کلام زیبا و پر ابهام و رازگونه دریابیم.

در شاهنامه نیز روح پهلوانی و جاودانگی اسطوره و عظمت تاریخ را درک می‌کنیم زیرا که شاهنامه نیز در سه واقعیت شکل می‌گیرد: افسانه‌ای و اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی.

دوران افسانه‌ای شاهنامه عصر نفوذ دیوان و جادوان است. چنان‌که در اولین داستان شاهنامه یعنی در داستان کیومرث ،دیو فرزند کیومرث - یعنی سیامک - را از پای در می‌آورد و از همین جا مبارزه انسان با دیوان آغاز می‌شود تا آن‌جا که طهمورث بعدها بر دیوان بند می‌زند و از آنان کار می‌کشد و سی نوع خط را از دیوان می‌آموزد اما باز هم دیوان به بدکاری‌های خود ادامه می‌دهند. عصر افسانه‌ای شاهنامه، عصر مبارزهٔ انسان است با دیوان - که تا مرگ فریدون ادامه دارد. از مرگ فریدون به بعد عصر پهلوانی آشکار می‌گردد. در این جا، اگر چه هنوز دیوان صاحب نفوذ و قدرتند، اما بیشتر، مبارزهٔ انسان با انسان شکل می‌گیرد.

www.SID.ir

Archive of SID


باکشته شدن ایرج به دست برادران خود، دوباره فتنهٔ برادرکشی در جهان بعد از ماجرای هابیل و قابیل تکرار می‌شود. در عصر کیکاوس جنگ با دیوان دوباره آغاز می‌گردد. تنازع بین خیر و شر از عصر جمشید پی‌ریزی می‌شود؛ که در آغاز با پیروزی ضحّاک (شرّ) بر جمشید شروع و با قدرت‌نمایی کاوه و پیروزی فریدون (خیر) به پایان می‌رسد. در حقیقت، عصر اسطوره پنداری شاهنامه را نمی‌توان از رمز و راز و سخنان رمز آمیز جداکرد؛چنانکه در شاهکارهای شکسپیر نیز بیشتر نمایشنامه‌ها دارای زبان رمزی هستند؛گروهی عامل شر و گروهی دیگر عامل خیر می‌باشند. دوره سوم شاهنامه نیز عصر تاریخی و تلفیق تاریخ با افسانه است. در کل زبان هر دو شاعر - هم فردوسی و هم شکسپیر - رمز آمیز است و مبارزهٔ علیه بدی یا چیرگی بدی بر خوبی - البته به طور موقت - در آن‌ها کاملاً آشکار است.

**منابع و مآخذ:**


ارسطو.بوطیقا یافن شعر.ترجمهٔ دکتر عبدالحسین زرین کوب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.

ای. شگال، م. ایلین.انسان در گذرگاه تاریخ. ترجمهٔ م.زمانی. تهران:کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۱.

معین، محمد. فرهنگ فارسی.تهران ، امیرکبیر ۱۳۷۵ چ، ۹.

شکسپیر.اتللو.ترجمهٔ م - الف به آذین ، تهران نشر اندیشه ۱۳۳۷.

شکسپیر.ریچارد سوم. ترجمهٔ رضا براهنی ، تهران، امیرکبیر ۱۳۴۲ ص ۱۳۶.

شکسپیر.مکبث.ترجمهٔ عبدالرحیم احمدی ، تهران، نیل ، بی تا.

شکسپیر.هملت.ترجمهٔ مسعود فرزاد، تهران، ترجمه و نشر کتاب ۱۳۷۹ چ، ۵.

jomes, Ernest.*Hamlet and oedipus doubleday*.Newyork:1949.P_ 249.


www.SID.ir